

بررسی روابط حکومت آل بویه و خلافت عباسی با تکیه بر جریان استقلال طلبی ایرانیان

دکتر اللهیار خلعتبری^۱، سید کمال‌الدین طباطبایی^{*۱}

چکیده

پس از سقوط حکومت ساسانی، سرزمین پهناور ایران تحت سلطه‌ی خلفای اسلامی درآمد. با بروز ضعف در ارکان خلافت عباسی، امیران شیعه‌ی آل بویه موفق شدند بغداد را فتح نمایند. بدین گونه، هدف نهایی و مشترک جریان استقلال طلبی ایرانیان و شیعیان برای زدودن سلطه‌ی عباسیان بر ایران تحقق یافت. شاهان آل بویه در جنبه‌های سیاسی، اقتصادی و مذهبی اختیار خلفا را از بین بردند و آنان را دست‌نشانده‌ی خود نمودند و خلافت را به مقامی صوری و فاقد دولت و حکومت مبدل ساختند. آنان مراسم و سنت‌های ایرانی و شیعی را در بغداد متداول کردند. با تصرف بغداد به دست سلجوقیان سنی مذهب، خلفا از سیطره‌ی شاهان آل بویه رهایی یافتند.

واژه‌گان کلیدی: آل بویه، خلافت عباسی، سامانیان، مرداوینج، علی بن بویه، احمد بن بویه، قادر

بالله عباسی، جنگ شیعه و سنی

۱. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، گروه تاریخ، تهران، ایران

* مسئول مکاتبه: (kamaledin.tabataei@yahoo.com)

تاریخ دریافت: تابستان ۱۳۹۰ تاریخ پذیرش: پاییز ۱۳۹۰

مقدمه

پس از سقوط حکومت ساسانی، سرزمین پهناور ایران تحت سلطه‌ی خلفای اسلامی درآمد. در دوره‌ی خلفای اموی و عباسی، نهضت‌های متعددی با عناوین و انگیزه‌های گوناگون صورت گرفت که هدف نهایی اکثر آن‌ها، زدودن استیلای خلفا و روی کار آوردن حکومتی سراسری و فراگیر همانند ساسانیان در ایران بود. تشکیل سه دولت طاهری، صفاری و سامانی که بر مناطق شرقی ایران همچون خراسان و ماوراءالنهر و سیستان حاکمیت داشتند، نمی‌توانست به آرزوی همه‌ی ایرانیان در برانداختن سلطه‌ی کامل بیگانگان جامه‌ی عمل ببوشاند. ضمن آن که طاهریان و سامانیان تابع و متحد دستگاه خلافت عباسی به‌شمار می‌رفتند. با این حال، برخی از حاکمان ایرانی همچون طاهر بن حسین، یعقوب و عمرولیث صفاری تمایل خود را به منظور زدودن سلطه‌ی عباسیان نشان دادند. از سوی دیگر، اغلب ایرانیان با پذیرش دین اسلام عمدتاً به دو گروه سنی و شیعه تقسیم گردیدند که این موضوع تأثیر زیادی بر جنبش‌های استقلال طلبانه‌ی ایرانیان داشت.

ظهور امیران آل بویه، استیلای خلافت عباسی بر ایران را به چالش کشاند و سبب خروج سپاهیان خلافت از ایران و فتح بغداد گردید. فرضیه‌ی مورد نظر آن است که اقدامات شاهان آل بویه در برخورد با خلفای عباسی، ریشه در دو جریان استقلال طلبی ایرانیان و عقاید شیعی داشت. از این رو، این مقاله روابط آل بویه و عباسیان را از این منظر مورد بررسی قرار داده است. سؤالات پیرامون این فرضیه از این قرار است: ۱. چگونه آل بویه موفق به فتح بغداد شدند؟ ۲. شاهان آل بویه مطابق با جریان استقلال طلبی ایرانیان و متأثر از افکار شیعی خود، چه رفتاری با خلفای عباسی داشتند و دست به چه اقداماتی زدند؟ ۳. چرا شاهان آل بویه بر اساس این دو تفکر، خلافت عباسی را سرنگون نساختند؟ ۴. با توجه به آن که حکومت ایرانی سامانی متحد خلافت عباسی بودند، نسبت به فتح بغداد چه واکنشی نشان دادند؟ ۵. چرا با فتح بغداد حکومتی فراگیر همچون ساسانی در ایران تشکیل نشد؟ ۶. خلفای عباسی چه نقشی در سقوط حکومت آل بویه داشتند؟

۱. روابط آل بویه با خلافت عباسی، از هنگام پیدایش حکومت آل بویه تا فتح

بغداد (۳۲۲-۵۳۳۴ ه. ق / ۹۳۴-۹۴۵ م.)

۱.۱. اولین برخوردهای نظامی آل بویه با سپاهیان خلافت عباسی

علی، حسن و احمد پسران ابوشجاع بویه بودند که به شغل ماهی‌گیری اشتغال داشتند. ایشان به علت تنگ‌دستی در دوره‌ی حکومت علویان تبرستان، همچون اکثر مردم دیلم وارد سپاه علویان شدند و

تحت تأثیر تبلیغ آنان، دین اسلام و مذهب تشیع زیدی را پذیرفتند (نویری، ۱۴۲۴.ق/ ۲۰۰۴م: ۹۳، جزء ۲۶). پس از سقوط حکومت علویان و تأسیس حکومت زیاری توسط مرداویج بن زیار، پسران بویه نزد او رفتند. مرداویج نیز آنان را پذیرفت و حکومت کرج ابودلف (شهری در منطقه‌ی جبال در نزدیکی اراک امروزی، لسترنج، ۱۳۷۳: ۲۱۳) را به برادر بزرگ‌تر یعنی علی واگذار کرد. با وجود این، علی بن بویه از اطاعت مرداویج خارج شد. مرداویج هم که چنین دید، آماده‌ی حمله به کرج گردید. ولی علی بن بویه که از درگیری با مرداویج اجتناب می‌کرد، با یاران خود به سوی اصفهان رفت. در این هنگام، شهر اصفهان در دست «مظفر بن یاقوت»، حاکم منصوب خلیفه، بود که حدود ده هزار رزمنده تحت فرمان داشت. علی بن بویه قصد داشت به مظفر بن یاقوت پناه برد تا بدین وسیله با توجه به صلح مرداویج با خلیفه، خود را از درگیری با مرداویج برکنار دارد (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۳/۷۱۳). اما عامل خلیفه، حاضر به پذیرش خواسته‌ی او نشد. در نتیجه، علی بن بویه تصمیم گرفت با سردار قاهر بالله عباسی بجنگد. بدین گونه اولین مواجهه‌ی او با دستگاه خلافت عباسی رقم خورد.

قبل از شروع جنگ، گروهی از افراد دیلمی و گیلی سپاه مظفر بن یاقوت، به علی بن بویه پیوستند. در جنگی که روی داد، علی بن بویه با شگفتی توانست بر سپاهیان پرشمار دستگاه خلافت غلبه کند و بر اصفهان مسلط شود. این پیروزی باعث شد که علی بن بویه در نظر و دیده‌ی مرداویج، خلیفه‌ی عباسی و دیگر مردم، بزرگ جلوه کند (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۵/۳۷۵). وقتی مرداویج از فتح اصفهان به دست علی بن بویه مطلع شد، از این که در قلمرو او رقیب خطرناکی ظهور کرده است، دچار پریشانی خاطر شد. از این رو، برادرش وشمگیر را با سپاهی بزرگ به سوی این شهر فرستاد. علی بن بویه مجبور شد بعد از دو ماه اقامت در اصفهان، به سوی آرجان (شهری در حدود بهبهان امروزی که جزو استان فارس بود، لسترنج، همان: ۲۹۰) برود. حاکم عباسی آرجان بدون انجام گرفتن جنگ، شهر را رها کرد و به سوی رامهرمز گریخت (نویری، همان: ۹۶).

بدین ترتیب، علی بن بویه توانست بر آرجان دست یابد. با این حال، متوجه بود که نمی‌تواند با یاران کم تعداد خود با مرداویج زیاری و «یاقوت»، حاکم منصوب خلیفه بر فارس، مواجه شود. از این رو، سیاست مسالمت با خلافت را در پیش گرفت و برای یاقوت نامه‌ای نوشت که بر طبق آن خواستار انجام گرفتن دوکار شد: یا از طریق شیراز به کرمان رود، یا آن که به حضور یاقوت برود و او اجازه دهد که به بغداد عزیمت کند و به خدمت خلیفه درآید (ابن مسکویه، همان: ۳۹۵-۵/۳۹۶). اما یاقوت درخواست‌های او را نپذیرفت و با پسرش مظفر، برای جنگ با علی بن بویه آماده شد. علی بن بویه هم ناچار گردید به سوی شیراز برود و در آن جا موضع بگیرد. از سوی دیگر، یاقوت برای اطمینان از پیروزی خود، طی مکاتبه با مرداویج از وی یاری خواست. در نتیجه، علی ناگزیر شد از ترس رسیدن نیروهای کمکی زیاری، به جنگ با یاقوت اقدام کند. در جنگ سختی که در سال ۳۲۲ه.ق/ ۹۳۴م، میان سپاهیان

آلبویه و خلیفه روی داد، نیروهای دیلمی پیروز شدند و سپاهیان یاقوت را متواری ساختند (همدانی، ۱۹۵۸: ۸۸).

پس از این توفیق عظیم، علی بن بویه وارد شیراز گردید و حکومت آن جا را در اختیار گرفت. با وجود این، متوجه شد که صلاح حکومت نوپایش در آن است که از جنگ با عباسیان حذر کند. از این رو، سفیری به سوی بغداد فرستاد و به راضی بالله عباسی اظهار اطاعت کرد و خواست که حکومت فارس به او واگذار شود و در ازای آن هر سال هشت میلیون درهم به عنوان خراج بفرستد (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۳۸۰؛ ذهبی، ۱۴۰۷.ق/ ۱۹۸۷م: ۲۲، جزء ۲۴). خلیفه هم که سرکوبی علی بن بویه را ممکن نمی‌دید، در شوال سال ۳۲۲ه.ق/ ۹۳۴م، خلعت و لوای حکومت فارس را برای علی فرستاد. ولی امیر بویهی با زیرکی از ارسال خراج به بغداد خودداری کرد (همدانی، همان: ۸۹) و تلویحاً نشان داد فقط به لحاظ مصالح سیاسی خواهان کسب مشروعیت از سوی دستگاه خلافت است و عملاً اعتقادی به اطاعت از خلیفه ندارد.

انتشار این خبر مرداویج را به اندیشه فرو برد. او که متأثر از جریان استقلال طلبی ایرانیان، رؤیای فتح بغداد و برپایی مراسم تاج‌گذاری، همانند شاهان ساسانی، را در سر می‌پروراند (ابن مسکویه، همان: ۴۲۰/۵) و حتی تاجی همچون انوشیروان برای خود تهیه کرده و بر سر نهاده بود و در نظر داشت پس از استقرار در بغداد، خود را شاهنشاه بخواند (مسعودی، ۷۵۰: ۲/۱۳۷۴؛ ابن مسکویه، همان: ۳۱۷/۵) و سلطنت و فرمان‌روایی را به ایرانیان بازگرداند و دولت عرب را از میان بردارد (سیوطی، ۱۳۷۱.ق/ ۱۹۵۲م: ۳۳۸)، تصور کرد خلیفه با واگذاری حکومت فارس به علی بن بویه، در نظر دارد از وجود او به منظور جلوگیری از توسعه طلبی مرداویج استفاده نماید. از این رو، به اصفهان رفت و از آن جا با سپاهی گران به سمت شیراز حرکت نمود. سپس گروهی دیگر از سپاهیان خود را به خوزستان فرستاد تا راه فرار علی بن بویه به بغداد را سد کنند و مانع اتحاد او و خلیفه در برابر خویش گردند.

علی بن بویه که جنگ با مرداویج را بسیار خطرناک می‌دانست، نامه‌ای تملق‌آمیز برای مرداویج نوشت و خواستار صلح گردید. مرداویج هم به شرط آن که علی بن بویه، برادرش حسن را به عنوان گروگان به اصفهان بفرستد و در قلمرواش به نام مرداویج خطبه بخواند، صلح را پذیرفت (همدانی، همان: ۹۰). بدین ترتیب، با این مصالحه، حکومت آل بویه در فارس استقرار یافت. پس از مرگ مرداویج، علی بن بویه که هنوز خطر آل زیار را جدی می‌دانست، حسن را با گروهی از سپاهیان خود به سوی جبال (نام منطقه‌ی کوهستانی غرب تا مرکز ایران، لسترنج، همان: ۲۰۰-۲۰۱) فرستاد و توانست چند شهر جبال از جمله اصفهان را تصرف نماید (ابن اثیر، ۱۳۸۲: ۱۱/۴۸۶۷).

۲.۱. اوضاع دستگاه خلافت عباسی در آستانه‌ی فتح بغداد به دست احمد بن بویه

در زمانی که دولت‌های ایرانی نظیر آل زیار و آل بویه، تلاش می‌کردند در برابر عباسیان به استقلال سیاسی دست یابند، دستگاه خلافت عباسی دوران انحطاط و ضعف خود را پشت سر می‌نهاد. به دنبال استیلاي ترکان بر دستگاه خلافت، اقتدار خلفای عباسی دچار زوال گردید و مناصب مهم دولتی را گروهی نالایق و ناتوان اشغال کردند. به طوری که در این دوره بسیاری از کارگزاران عباسی از پیش رشوهای به خلیفه می‌پرداختند و منصب وزارت یا دیگر مناصب دولتی را از وی می‌خریدند (صاحبی نجخوانی، ۱۳۵۷: ۲۰۵). همین امر به سپاهیان و سرداران ترک بهانه‌ی سرکشی و عصیان‌های مکرر را می‌داد. زیرا مواجب و مستمری آنان به دلیل بی‌کفایتی خلفا و وزرا به تأخیر می‌افتاد و آن‌ها هم به خانه‌ی وزرا و دیوانیان هجوم می‌بردند و دست به غارت اموال وزرا و دیگر مردم می‌زدند، و یا وزرا را می‌کشتند و یا عزل می‌نمودند.

در عهد خلافت راضی بالله، حکومت نواحی مختلف خلافت میان امیران قدرتمند که داعیه‌دار استقلال بودند، تقسیم گردید. ایشان بر قلمرو خود به استبداد حکم می‌راندند و از خلیفه اطاعت چندانی نمی‌کردند (ابوالفداء، بی تا: ۲۰۶). راضی بالله چون اوضاع را چنین دید، سعی کرد با ایجاد منصب امیرالامرای، سازمان اداری دستگاه خلافت را سامان بخشد. از این رو، برای نخستین بار این مقام را در سال ۳۲۴ ه. ق/ ۹۳۶ م به محمد بن رائق واگذار کرد. بر طبق دستور و فرمان راضی، امیر الامرا ریاست تمام مناصب کشوری و لشکری (دیوانی و سپاهی) و حق جمع‌آوری و اداره‌ی خراج و مالیات‌ها را دارا گردید و خلیفه اجازه داد تا نام او را همراه نام خلیفه در خود بخوانند (نویری، همان: ۷۵، جزء ۲۳).

از آن جا که عنوان امیرالامرای و اختیارات وسیع آن دست‌آویز مناسبی برای قدرت‌نمایی و غارت و چپاول عامه بود، خیلی زود درگیری و نزاع میان مدعیان قدرت برای به دست آوردن این مقام به وجود آمد که عامل مضاعفی در تضعیف خلافت عباسیان گردید. تا زمان فتح بغداد، هشت نفر طی ده سال به این مقام دست یافتند و همین امر نشان می‌داد دستگاه خلافت چه دوران مغشوش و وخیمی را پشت سر می‌گذارد. به این دلیل، برادران بویه هم که شاهد اوضاع بغرنج خلافت بودند، میل درونی خود را برای فتح بغداد علنی ساختند.

۲. روابط آل بویه با خلفای عباسی، از فتح بغداد تا هنگام خلافت قادر بالله

۲.۱. فتح بغداد و برکناری خلیفه به دست احمد بن بویه

نیروهای علی بن بویه در سال ۳۲۶ ه. ق/ ۹۳۸ م، یورش خود را به سرزمین‌های خلافت آغاز کردند. این روند در سال‌های بعد هم ادامه یافت و سپاهیان خلافت نتوانستند هجوم آل بویه را به طور قاطع دفع نمایند. در سال ۳۳۴ ه. ق/ ۹۴۵ م، احمد بن بویه از اختلاف میان سپاهیان خلافت

نهایت استفاده را برد و ضمن غلبه بر آنان، به راحتی وارد بغداد شد و اداره‌ی این شهر را به دست گرفت (ابن جوزی، ۱۳۵۸ ه. ق: ۱۷۵، جزء ۱۴)؛ در حالی که عده‌ای علوی نیز در میان لشکریان او حضور داشتند (ابن اثیر، همان: ۱۱/۴۹۵۵). بدین گونه، هدف بلند مدت ایرانیان استقلال طلب و شیعی مذهب تحقق یافت و حکومتی ایرانی توانست خلافت عباسیان را تحت قیادت خود در آورد.

در این بین مستکفی بالله عباسی که گمان می‌کرد با استیلای احمدبن بویه بر بغداد، از شرارت‌ها و دخالت‌های سران ترک نجات خواهد یافت، به استقبال امیر بویه‌ی شتافت (نویری، همان: ۱۰۶، جزء ۲۶). آن‌گاه احمدبن بویه با مستکفی بیعت کرد و خلعت سیاه عباسیان را به تن نمود. مستکفی هم سوگند خورد علیه او اقدامی نکند. سپس به او لقب معزالدوله و به برادرانش علی و حسن، به ترتیب لقب عمادالدوله و لقب رکن‌الدوله اعطا کرد و دستور داد نام و لقب ایشان بر سکه‌های دینار و درهم ضرب شود (همدانی، همان: ۱۴۸). احمدبن بویه ابتدا در راستای اهداف بعدی خود در مورد خلافت، به‌طور غیر منتظره و برخلاف رسوم گذشته، برای مستکفی حقوق روزانه‌ی پنج‌هزار درهم تعیین کرد (سیوطی، همان: ۳۴۴)؛ در صورتی که در گذشته بیت‌المال زیر نظر خلیفه بود و او بی حساب و کتاب از آن برداشت می‌کرد. خلیفه هم که حاکمیت معزالدوله را برخلاف تصور خود می‌دید، علیه او توطئه نمود (ابن مسکویه، همان: ۱۲۰/۶). بدین سبب، احمدبن بویه با وضع زنده‌ای مستکفی را از خلافت برکنار کرد و مطیع‌الله را به جای او به عنوان خلیفه برگزید (ابن جوزی، همان: ۱۷۶، جزء ۱۴).

در اثنای انتخاب خلیفه‌ی جدید عباسی، نیت اصلی احمدبن بویه در حمله به بغداد آشکار شد. او متأثر از افکار شیعی و ایرانی، عزم خود را جزم کرد که دستگاه خلافت عباسی را براندازد. از این رو، در جلسه‌ی مشورتی مهم و تاریخی‌ای که با حضور بزرگان دولت آل بویه برگزار شد، اعلام کرد خواهان انتقال خلافت به یکی از علویان است (ابن اثیر، همان: ۱۱/۴۹۹۴)، و برای این منظور شخصی به نام ابوالحسن محمدبن یحیی‌ی زیدی علوی را در نظر گرفت (همدانی، همان: ۱۴۹). با این که اکثریت حاضران مجلس با نظر معزالدوله موافق بودند، وزیر او به نام صیمری، چنین استدلال کرد: «اگر با او [شخص علوی] بیعت کنی، مردم خراسان و توده‌ی مردم شهر بر تو می‌شورند و دیلمیان تو را رها می‌کنند و بدو می‌پیوندند (همان جا) ... و چه بسا به فرمان او، تو را از میان بردارند (ابن خلدون، همان: ۲/۷۵۹)؛ در حالی که تو امروز با خلیفه‌ای روبه‌رو هستی که با یارانت باور داری که شایسته‌ی خلافت نیست و اگر فرمان کشتن او را دهی، او را خواهند کشت و ریختن خونش را روا خواهند شمرد» (ابن اثیر، همان: ۱۱/۴۹۹۵). بدین سان، صیمری، معزالدوله را قانع کرد تا به وضع موجود بسنده کند و خلیفه‌ی

عباسی را به طور ظاهری بر مسند خلافت نگاه دارد، ولی در عمل او را مطیع و دست نشانده‌ی خود سازد. امیر بویهی نیز برای حفظ منافع حکومت آل بویه، تغییر خلیفه را که عملی تر و بی‌خطرتر می‌نمود، انتخاب کرد؛ اما تصمیم گرفت تغییرات بنیادینی در اختیارات خلیفه پدیدآورد.

۲.۲. سلب اختیارات خلیفه و ایجاد تغییرات بنیادین در اداره‌ی خلافت عباسی

احمدبن بویه با تغییرات سریع و گسترده‌ای که در اختیارات خلیفه ایجاد کرد، به همگان نشان داد که اوضاع در بغداد کاملاً دگرگون شده و استقرار حکومت آل بویه در آن شهر، آغاز عصر جدیدی در تاریخ اسلام است. او برای خلیفه حقوق روزانه‌ی اندکی تعیین کرد. سپس اتخاذ تصمیم در مورد سیاست‌های داخلی و خارجی قلمرو خلافت را به خود اختصاص داد و حق هرگونه مداخله در این امور را از خلیفه سلب کرد. او در انتصاب وزرا، سران لشکر، نقبا، امیرالحاج و قاضی‌القضات، به خلیفه حق اظهار نظر نداد. دیگر آن‌که ضرب سکه را که مختص به خلیفه بود، به خود اختصاص داد و امر کرد بر سکه‌ها نام خلیفه و امرای آل بویه باهم ذکر شود (ابن‌مسکویه، همان: ۶/۱۲۲). در واقع، احمد معزالدوله به‌جای ساقط نمودن حکومت عباسیان، دستگاه خلافتی برجای نهاد که نه اختیارات یک دولت را دارا بود و نه مانند یک حکومت عمل می‌کرد. عنوان خلیفه هم به مقامی صوری و فاقد اختیار و اقتدار تبدیل شد (مسعودی، همان: ۷۴۰) و شاه بویهی گرداننده‌ی همه‌ی فعالیت‌های داخلی و خارجی در بغداد و عراق گردید. این اقدام معزالدوله از این رو با رفتار ترکان نسبت به خلیفه تفاوت داشت که پیش از فتح بغداد، سرداران ترک، اگرچه بارها خلفای عباسی را تغییر داده بودند، اما به ساختار حکومت عباسی دست نمی‌زدند و خلیفه‌ی جدید نیز همان اختیارات و مسئولیت‌های خلفای پیشین را دارا می‌شد.

معزالدوله، همان‌گونه که برای مستکفی حقوق روزانه تعیین کرد، نسبت به مطیع‌الله هم این کار را تکرار نمود. به‌طوری که «روزانه دو هزار درهم برای او مقرر کرد» (ابن‌مسکویه، همان: ۶/۱۲۲). مدتی بعد، معزالدوله، پس از تسلط بر بصره، مقرری خلیفه را قطع کرد و در عوض زمینی در بصره به او واگذار نمود که عایدات سالیانه‌ی آن حدود صد هزار دینار بود. سپس، قسمتی از آن را گرفت تا عایدات او به پنجاه هزار دینار رسید (ابن جوزی، همان: ۱۷۶، جزء ۱۴).

استیلای آل بویه بر دستگاه خلافت عباسی، بی‌شک از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین حوادث تاریخ ایران است. اهمیت این واقعه چنان بود که تقریباً تمام مورخان نسبت به آن واکنش نشان دادند. از جمله مسعودی، مورخ مشهور اسلامی که در این زمان در مصر زندگی می‌کرد،

در ذکر حوادث ۳۳۴ ه. ق/ ۹۳۵ م، می‌نویسد: «ابن بویه‌ی دیلمی بر کار تسلط یافت و مطیع در دست او بود و بر خلافت و وزارت نفوذی نداشت». سپس ادامه می‌دهد: «در این روزگار یعنی جمادی‌الاولای سال ۳۳۶ ابوالحسن علی بن محمد بن علی بن مقله به عنوان دبیر، نه وزیر، نامه‌ها را پیش دیلمی و مطیع می‌برد» (مسعودی، همان: ۷۴۰). ابوریحان بیرونی در مورد این واقعه می‌نویسد: «سلطنت در آخر ایام متقی و آغاز ایام مستکفی از آل عباس به آل بویه انتقال یافت و تنها ریاستی که در دست بنی‌عباس ماند، امری دینی و اعتقادی بود نه آنکه سلطنت دنیوی باشد» (بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۰۳). به گفته‌ی مؤلف *مجم‌التواریخ و القصص*، «معزالدوله کار پادشاهی به‌نظام می‌داشت، و تدبیر ملک بر وی بازگشت، و خلیفه به‌فرمانی قناعت کرد، و از آن پس خلفا را جز لوا و منشور فرستادن و خلعت دادن و پاسخ پادشاهان اطراف، کاری نماند» (*مجم‌التواریخ و القصص*، ۱۳۱۸: ۳۷۹). مقدسی هم که در سال ۳۷۵ هجری کتاب خود را نوشته، بیان می‌کند: [بغداد - عراق] این سرزمین پایگاه خلافت عباسی بوده، فرمان همیشه فرمان ایشان می‌بود تا آنکه زیون گشتند و دیلمیان بر آنان چیره شدند. اکنون ایشان را رای نیست و کسی به فرمانشان گوش فرا نمی‌دهد (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/۱۸۲). ابن‌اثیر هم یادآوری می‌کند که پس از خلع مستکفی و انتخاب مطیع‌الله به‌عنوان خلیفه، «خلافت سرنگون شد و برای خلفا چیزی از فرمان نماند و قبل از آن ظاهراً به آن‌ها مراجعه می‌شد و از آن‌ها حکم و فرمان می‌گرفتند و احترام آن‌ها برقرار بود، البته تا اندازه‌ای. ولی در ایام معزالدوله یکسره همه چیز زایل گردید. به‌حدی که برای خلیفه حتی یک وزیر نماند. فقط یک منشی برای اداره‌ی املاک و حسابداری باقی گذاشتند. وزارت هم به معزالدوله منحصر گردید که خود برای خویش وزیر برمی‌گزید» (ابن‌اثیر، همان: ۴۹۹۴/۱۱). در تأیید این مطلب، همدانی نقل کرده است که در سال ۳۵۰ ه. ق/ ۹۶۱ م، خلیفه از تفویض منصب قضای‌القضاتی به ابوالعباس بن ابی‌الشوارب امتناع کرد. لیکن معزالدوله با دریافت دویست هزار درهم از او برای هر سال، وی را به آن مقام گماشت (همدانی، همان: ۱۷۹). تنها کاری که مطیع‌الله توانست بکند آن بود که او را از همراهی با موکب خلیفه بازداشت و دیگر به درگاه خود راه نداد (سیوطی، همان: ۳۴۵). پس از آن، مناصب احتساب و شرطه (پلیس و شهربانی) هم خریداری شد (ابوالفداء، همان: ۲۱۹). صاحب تاریخ فخری هم نقل کرده است که از زمان مستکفی به بعد، وضع خلافت رو به دگرگونی نهاد؛ نه رونقی برای آن ماند و نه وزارت. آل‌بویه بر مملکت تسلط یافتند و وزرا را ایشان تعیین می‌کردند، مناصب نیز به‌دست آن‌ها بود و برای خلفا در ضمن سایر مخارج خود چیزی اندک و ناقابل تعیین می‌کردند (ابن‌طقطقی، همان: ۳۹۱-۳۹۲).

بدین ترتیب، با مراجعه به منابع متعدد تاریخی می‌توان دریافت که خلیفه‌ی عباسی از دخالت در اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی به کلی محروم شد و ریاست و فرمان‌روایی خود را بر امور کشوری و لشکری کاملاً از دست داد. او به صورت شخصی درآمد که فقط در راستای منافع و مصالح حکومت شاهان بویهی می‌توانست فرمانی صادر کند و به اصطلاح امروزی، شاهان آل بویه از خلیفه استفاده‌ی ابزاری می‌کردند.

۲.۳. تحولات مذهبی در بغداد و عراق به دست معزالدوله

روابط احمد معزالدوله و خلیفه‌ی عباسی در زمینه‌ی دینی و مذهبی هم شاهد دگرگونی اساسی بود. چراکه خلفای بنی‌عباس تاهنگام فتح بغداد به شدت از آشکار شدن عقاید شیعیان ممانعت می‌کردند. اما با مستولی شدن امرای آل بویه، خلیفه دیگر قدرتی نداشت تا بتواند مانع انجام گرفتن اعمال و مراسم مخصوص شیعیان در بغداد و عراق گردد. زمینه‌ی این اقدام، اولین بار در سال ۳۵۱ ه.ق/۹۶۲ م، مهیا شد. مطابق آن، شیعیان بغداد به فرمان معزالدوله بر دیوارهای مساجد شعارهای مذهبی مبنی بر لعن معاویه و دیگر کسانی که شیعه آنان را در حق اهل بیت (ع) ظالم و ستمکار می‌دانست، نوشتند. خلیفه با این که از این کار ناراضی بود، اما چون قدرت منع این عمل را نداشت، سکوت کرد. شب هنگام اهل تسنن این شعارها را پاک کردند. معزالدوله گرچه دستور داد که دوباره نوشته شوند، اما به توصیه‌ی وزیرش مهلبی، برای آن که شورشی بروز نکند، راضی شد که فقط لعن بر معاویه را پس از جمله‌ی «لعن بر ظالمین آل رسول الله» (ص) بنویسند (ذهبی، همان: ۸، جزء ۲۶). در سال ۳۵۲ ه.ق/۹۶۲ م، به فرمان احمد معزالدوله نخستین مراسم سوگواری امام حسین در روز عاشورا (ابن خلدون، همان: ۲/۷۶۵) و سپس عید غدیر خم (ابن جوزی، همان: ۱۸۴، جزء ۱۴) در بغداد برپا شد.

با ترویج عقاید و شعائر شیعیان، به قدرت معنوی خلیفه ضربه‌ی شدیدی وارد گردید. به‌ویژه آن که مجالس مناظره میان علمای شیعی و سنی برگزار می‌شد و در آن مجالس سخنانی مبنی بر حقانیت اهل بیت (ع) مطرح و تبلیغ می‌گردید. در اثر ایجاد این فضا، در اعطای مناصب مذهبی تغییر زیادی صورت گرفت. چنان که در سال ۳۵۲ ه.ق/۹۶۳ م. معزالدوله، ابن‌ابی‌الشوارب را از منصب قضاوت برکنار، و ابو عبدالله بن داعی علوی را به‌جای او گمارد (همدانی، همان: ۱۸۴). سپس در سال ۳۵۴ ه.ق/۹۶۵ م، از سوی معزالدوله، شریف ابواحمد حسین بن موسی پدر شریف رضی و شریف مرتضی، به‌عنوان نقیب علویان و امیرالحاج عراق برگزیده شد و خلیفه به‌ناچار حکم او را صادر کرد (ابن اثیر، همان: ۱۲/۵۱۰۶). بدین صورت، برای اولین بار یک فرد شیعی و علوی امیرالحاج گردید.

۴.۲. واکنش دشمنان آل بویه نسبت به تفوق این حکومت بر خلافت عباسی

با این که احمد بن بویه بر بغداد مسلط شده بود، اما هنوز مدعیانی وجود داشتند که حاضر به پذیرش این واقعیات نبودند و می‌خواستند به‌منصب امیرالامرای دست یابند. از جمله ایشان ناصرالدوله بن حمدان، امیرالامرای سابق بود که با سپاهی عظیم و به یاری ترکان، از موصل به سوی بغداد راهی شد و در سال ۳۳۴ ه. ق / ۹۴۵ م. توانست بر قسمت شرقی بغداد مسلط شود (ابوالفداء، همان: ۲۱۳). اما باحیله‌ی جنگی‌ای که معزالدوله به‌کار برد، سپاهیان ناصرالدوله گریختند و احمد بن بویه توانست به‌همراه مطیع‌لله دوباره بر شهر بغداد مسلط شود (ابن کثیر، همان: ۲۱۳، جزء ۱۱). پس از آن، ناصرالدوله درخواست صلح و سازش نمود که با قبول امیر بویهی مواجه شد. به عقیده‌ی ذهبی و سیوطی، در این قضیه معزالدوله، چون به خلیفه بدگمانی داشت، او را تحت نظر قرار داد و «مطیع همانند اسیر با او همراه بود» (ذهبی، همان: ۲۹، جزء ۲۵؛ سیوطی، همان: ۳۴۵). بدین سبب، معزالدوله، پس از تصرف دوباره‌ی بغداد، مطیع‌لله را سوگند داد تا علیه او کاری نکند و با او دشمنی نرزد (ابن مسکویه، همان: ۶/۱۴۲). پس، چون خلیفه سوگند خورد، نگهبانان را از مراقبت او بازداشت و او را به دارالخلافه بازگرداند (ابن جوزی، همان: ۱۸۰، جزء ۱۴؛ سیوطی، همان: ۳۴۵).

پس از دفع حمله‌ی ناصرالدوله به بغداد، تنها امید خلیفه برای رهایی از استیلای دولت آل بویه، کمکی بود که سپاهیان حکومت سامانی می‌توانستند به او بنمایند. در واقع، این تصور خلیفه به‌علت پیشینه‌ی روابط خلافت عباسی با سامانیان بود. مطابق این سابقه، خاندان سامانی در زمان مأمون عباسی به امارت برخی از شهرهای ماوراءالنهر منصوب گردیدند (گردیزی، ۳۲۲: ۱۳۶۳؛ نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۰۵) و در جرگه‌ی متحدان سیاسی و مذهبی خلفای عباسی در آمدند. بعد از سقوط دولت طاهری به‌دست یعقوب لیث صفاری، معتضد بالله عباسی برای مقابله با توسعه‌طلبی امیر صفاری، حکومت منطقه‌ی ماوراءالنهر را به سامانیان سپرد (طبری، ۱۳۷۳: ۱۵/۶۴۴۶). در عهد امیر اسماعیل بن احمد (۲۷۹-۲۹۵ ه. ق / ۸۹۲-۹۰۷ م.) معتضد عباسی حکومت خراسان و تبرستان و گرگان و ری را به حوزه‌ی فرمان‌روایی امیر سامانی اضافه کرد (طبری، همان: ۶۷۲۴؛ نرشخی، همان: ۱۲۷). سپس در دوران احمد بن اسماعیل، حکومت سیستان هم از سوی دستگاه خلافت عباسی به سامانیان واگذار گردید (تاریخ سیستان، ۱۳۷۳: ۱۵۸؛ جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲۰۷ / ۱). در دوره‌ی امارت نصر بن احمد سامانی (۳۰۱-۳۳۱ ه. ق / ۹۱۴-۹۴۳ م.) لشکریان سامانی توانستند با تصرف تبرستان به حیات حکومت علویان خاتمه دهند (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۹۲).

بدین سان، سامانیان به دلیل اتحاد و همبستگی با عباسیان و غلبه بر حکومت‌های صفاری و علویان تبرستان، به صورت یک دولت گسترده و دست‌نشانده در شرق سرزمین‌های خلافت عباسی درآمدند. بنابراین، در سیر صعودی خود تا حد زیادی مدیون خلفای عباسی بودند. به این دلیل، امیران سامانی سعی می‌کردند با سیاست‌های کلان دستگاه خلافت عباسی هم‌سوئی و هم‌رایی نشان دهند و با دشمنان خلافت عباسی مقابله کنند.

با توجه به این پیشینه، دولت سامانی واقعه‌ی فتح بغداد و رفتار معزالدوله با خلیفه را تحمل نکرد و در سال ۳۳۵ ه.ق/۹۴۶ م، به منطقه‌ی جبال هجوم برد (جوزجانی، همان: ۲۰۹). در ابتدا، سپاهیان سامانی توانستند این مناطق را از دست آل بویه خارج کنند و خود را به مرزهای عراق برسانند. اما بروز اختلاف و دو دستگی در میان سران دولت سامانی، ضربه‌ی سختی به انسجام نیروهای سامانی وارد ساخت و موجب عقب‌نشینی آن‌ها گردید. در نتیجه، حسن بن بویه توانست تسلط دوباره‌ی خود را بر ری و اصفهان و دیگر مناطق جبال تثبیت کند و علاوه بر آن، گرگان و تبرستان را هم به قلمرو خود ضمیمه نماید.

چون حکومت سامانی از حمله‌های متعدد به جبال نتوانسته بود به اهداف مورد نظر خود دست یابد و حتی خطر تصرف خراسان به دست آل بویه را احساس می‌کرد، خواهان صلح قطعی با آل بویه گردید. این قرارداد که به دشمنی و عداوت دو طرف بر سر «مسئله‌ی عباسیان» پایان می‌داد، در سال ۳۶۱ ه.ق/۹۷۲ م، به امضا رسید. مطابق آن، دولت سامانی از ادعاهای خود بر ری و جبال صرف‌نظر کرد و دولت آل بویه هم پذیرفت سالیانه دویست هزار دینار بابت خراج ری و جبال به امیر سامانی بپردازد (ابن‌مسکویه، همان: ۳۷۴/۶). بدین ترتیب، حکومت سامانی از جنگ‌هایی که می‌توان به آن عنوان «جنگ‌های رهایی خلافت عباسی از سلطه‌ی آل بویه» یاد کرد، بدون آن‌که به نتیجه‌ی دلخواه خود برسد، دست کشید و استیلای آل بویه را بر عراق و سرزمین‌های غرب خراسان پذیرفت.

۳. روابط دیگر شاهان آل بویه با خلفای عباسی

پس از مرگ معزالدوله، پسرش عزالدوله همچنان رفتار آمرانه‌ای نسبت به مطیع‌الله داشت و چنان او را در تنگنا قرار داد که وقتی برای تجهیز سپاهیان خود برای نبرد با رومیان از خلیفه‌ی عباسی تقاضای پول کرد و به او گفت امر جنگ با کفار از وظایف خلیفه است و باید پس‌انداز خود را در این راه بدهد، مطیع به او پاسخ داد: «غزا هنگامی بر من واجب است که فرمانروایی به دست من باشد، و هنگامی که دارایی و سپاه در اختیار من بود. اکنون که جز به اندازه‌ی بخور و نمیر ندارم، همه‌ی آن‌ها در دست شما و فرمانروایان دیگر کشور است، نه غزا، نه حج، نه هیچ یک از وظایف خلافت، بر من واجب نیست.

من برای شما تنها این نام [خیفه] را دارم که خطیبان شما بر منبرها می‌آوردند تا مردم را برای شما آرام کنند. هرگاه مایلید از این نیز کناره گیرم، کنار خواهم رفت و همه‌ی کارها را به شما می‌سپارم» (همان: ۳۶۹/۶؛ همدانی، همان: ۲۱۱). اما عضالدوله به‌همین آسانی از خلیفه دست برداشت و او را تهدید کرد و ترساند. بدین سبب، مطیع‌الله مجبور شد با فروش لباس‌ها و وسایل اضافی کاخ خود، چهارصد هزار درهم به او بدهد (ابن‌کثیر، همان: ۲۷۲، جزء ۱۱).

هر چند عضالدوله در دوره‌ی حکومتش رفتار محترمانه‌ای نسبت به طائع‌الله در پیش گرفت، اما تسلط او بر خلیفه‌ی عباسی شدیدتر شد و دارای امتیازهایی گردید که پیش از آن نصیب هیچ فرمانروایی نشده بود. در سال ۳۶۸ه.ق/۹۷۸م، عضالدوله به طائع‌الله پیام داد که می‌خواهد به‌حضور خلیفه رود تا لقب تاج‌المله را دریافت کند (سیوطی، همان: ۳۵۱). در مراسم با شکوهی که با حضور عده‌ی زیادی از سران ترک و دیلمی سپاه، وزرا و دبیران و نزدیکان عضالدوله برای تجلیل و تکریم وی برگزار شد، طائع‌الله خطاب به عضالدوله گفت: «رای من بر این قرار است که آنچه را که خداوند از اصلاح امور مردم در شرق و غرب زمین به عهده‌ی من گذاشته، بجز آنچه به امور خصوصی و خانه‌ام تعلق دارد، به تو تفویض کنم» (هلال‌بن‌صابی، ۱۳۴۶: ۶۱؛ ذهبی، همان: ۲۷۴، جزء ۲۶).

سپس خلیفه دستور داد به تن او خلعت سلطنت پوشانده شود. عضالدوله هم تاجی مرصع به جواهر بر سر نهاد. خلیفه کمربند و دست‌بند و شمشیر پادشاهی را هم به او داد. سپس دستور داد دو پرچم و لوا برای عضالدوله برافرازد که نشانه‌ی فرمان‌روایی او بر شرق و غرب قلمرو خلافت بود. لقب تاج‌المله نیز به او داده شد (نویری، همان: ۱۲۳، جزء ۲۶). پس از آن، طائع‌الله به نمایندگان خود در مساجد بغداد دستور داد در نمازهای جمعه بر منابر، بعد از دعا برای خلیفه، برای عضالدوله هم دعا کنند. همچنین، دستور داد در خانه‌ی عضالدوله هنگام نمازها نقاره بزنند. در صورتی که پیش از عضالدوله به هیچ امیری این امتیاز داده نشده بود (ابن‌خلکان، ۱۳۹۸ه.ق/۱۹۷۸م: ۵۱، جزء ۴).

در سال ۳۶۹ه.ق/۹۷۹م، عضالدوله دختر خود را به ازدواج خلیفه طائع‌الله درآورد. به‌نظر ابن مسکویه او با این کار می‌خواست دارای پسری شود که ولی‌عهد باشد و خلافت به آل‌بویه برسد (ابن مسکویه، همان: ۴۸۸/۶). بدین ترتیب، عضالدوله می‌توانست آل‌بویه را جانشین بنی‌عباس نماید و به خلافت، رنگی ایرانی بخشد. عضالدوله که خود را با شاهان ساسانی مقایسه می‌کرد، احتمالاً در نظر داشت برای تداوم پادشاهی آل‌بویه، همانند آنان دارای تقدس معنوی گردد. این نکته در سخنان عضالدوله نهفته است.

او وقتی از جبال به بغداد باز می‌گشت، یکی از نزدیکان خود به نام «ابوالحسن محمدبن عمر» را به‌نزد طائع‌الله فرستاد و از او خواست به پیشواز عضالدوله برود. در صورتی که تا پیش از آن مرسوم نبود خلفا به استقبال امرا و پادشاهان و سرداران خود بروند (ذهبی، همان: ۲۷۷، جزء ۲۶). محمدبن عمر

در سخنان خود به طائع‌الله، دلیل این خواست را چنین ابراز داشت: «این پادشاه که به بغداد آمده است، همچون یکی از سلاطین بزرگ پیشین و همانند اکاسره [پادشاهان ساسانی] پر قدرت است و میل دارد خلیفه میان او و دیگر پادشاهان و امراء گذشته تفاوت قائل شود و به استقبالش بشتابد که این امر نشانه‌ی حسن نظر خلیفه به او خواهد بود» (ابن جوزی، همان: ۲۴۶، جزء ۱۴). خلیفه هم که چاره‌ای جز پذیرش درخواست او نداشت، پاسخ داد: «ما خود به عظمت او معتقدیم و قبل از این که وی درخواست کند، خود چنین قصدی داشتیم» (همان جا).

گرچه با امتیازهایی که عضدالدوله به دست آورد، تنها چیزی که در دست خلیفه باقی ماند، اعطای فرمان و پرچم و خلعت به امیران نواحی مختلف قلمرو خلافت بود، ولی مرگ دختر عضدالدوله و سپس خود او، مانع تحقق هدف والای او در انتقال خلافت به آل بویه گردید.

در عهد بهاءالدوله، طائع‌الله همانند گذشته کلیه‌ی اختیارات حکومتی را اجباراً به شاه بویهی تفویض کرد و نسبت به او سوگند وفاداری یاد نمود (ابن اثیر، همان: ۱۲/۵۳۰۲). با توجه به آن که به خلیفه اجازه‌ی مداخله در هیچ کاری داده نمی‌شد، بدان علت از او می‌خواستند سوگند وفاداری یاد کند، تا در دعوای سیاسی خاندان بویهی دخالتی ننماید. چنان‌که وقتی طائع تلاش کرد از اختلاف و رقابت سیاسی میان بزرگان آل بویه برای بازگرداندن اقتدار دستگاه خلافت استفاده نماید، بهاءالدوله به بهانه‌ای او را برکنار نمود. بنا به گفته‌ی عتبی، «امیر المؤمنین الطایع بالله در مهمات ملک از مشاورت او [بهاءالدوله] عدول می‌جست و برخلاف رضا و موافقت او کارها می‌راند و از آن سبب خللها روی می‌نمود» (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۲۹۸).

بدین ترتیب، هنگامی که در سال ۳۸۱ هـ.ق/۹۹۱ م، بهاءالدوله در مزیقه‌ی مالی واقع شد و شورش و اعتراض سپاهیان برای دریافت حقوق و مواجب بالا گرفت، چشم به دارایی و اموال خلیفه دوخت. پس روزی با گروهی از یاران خود به دیدار خلیفه رفت. او بعد از ادای احترام به خلیفه، در کنار او نشست. سپس یکی از دیلمیان برای بوسیدن دست خلیفه پیش آمد. اما ناگهان او را از تخت به زیر کشید. خلیفه فریاد زد و انا لله و انا الیه راجعون گفت. اما کسی به او توجه نکرد. سپس او را به خانه‌ی بهاءالدوله بردند و در آن جا از خلافت خلع کردند (روذراوری، ۱۳۷۹: ۲۴۲-۲۴۳). آن‌گاه پادشاه بویهی، قادر بالله را به جای او به خلافت نشانید (ابن خلدون، همان: ۲/۷۸۵). از این رو، قادر عباسی پیش از جلوس بر مسند خلافت، در نامه‌ی احتیاط‌آمیزی که به شاه بویهی نوشت، وی را «عمود خلافت» خطاب، و نسبت به او سوگند وفاداری یاد کرد (ذهبی، همان: ۶-۸، جزء ۲۷). بر اساس پیمان منعقد، قادر بالله تعهد سپرد که نسبت به شاه بویهی خلوص نیت داشته و وفادار باشد و در بیرون از دارالخلافه، اختیار همه‌ی کارها را به وی بسپارد (روذراوری، همان: ۲۸۴).

۴. روابط حکومت آل بویه با خلفای عباسی در دوره‌ی خلافت قادر و قائم عباسی

اگرچه شاهان آل بویه تا انتهای حکومت خود کما بیش تسلط خویش را بر خلفای عباسی حفظ نمودند، اما برخی از وقایع سیاسی به خلفا فرصت داد تا برای بازگرداندن اقتدار خلافت تلاش نمایند. یکی از این مسائل اقامت طولانی مدت بهاءالدوله در شیراز بود. این موضوع موجب گردید که قادرالله در سال ۳۸۶ه.ق/۹۹۶م، برای نخستین بار پس از خلع مستکفی، برای خود دبیری انتخاب کند (ابن جوزی، همان: ۲۸۲، جزء ۱۴). در سال ۳۸۹ه.ق/۹۹۸م، اهل تسنن به پشتوانه‌ی قادرالله، مشابه روز غدیر و عاشورای شیعیان، ایام شادی و سوگواری خاص اهل تسنن را برپا کردند و این روزها را به صورت مراسم سالانه درآوردند (ذهبی، همان: ۲۵، جزء ۲۷). در صورتی که در گذشته اجازه‌ی برپایی چنین مراسمی را نداشتند.

از آن جا که در سال ۳۸۹ه.ق/۹۹۵م، محمود غزنوی بر سیستان مسلط شد و دولت صفاریان را به تابعیت از خود درآورد، بهاءالدوله ناچار شد برای پیش‌گیری از حمله‌ی او به کرمان و فارس، در شیراز اقامت دائمی نماید. این اتفاق کمک بیش‌تری به قادرالله نمود تا موقعیت سیاسی خود را در برابر بهاءالدوله بهبود بخشد. بر اثر این شرایط، قادرالله پسرش را به‌عنوان جانشین خود تعیین کرد (ابن اثیر، همان: ۱۲/۵۴۰۶). در حالی که از هنگام تسلط آل بویه بر بغداد تا این زمان، خلفا حق تعیین جانشین برای خود نداشتند.

در سال ۳۹۴ه.ق/۱۰۰۴م، بهاءالدوله، ابو احمد موسوی (پدر شریف‌رضی) را به نقابت علویان عراق و منصب قاضی‌القضاتی و مظالم و امیری حج منصوب کرد و فرمان این حکم را از شیراز به بغداد فرستاد. اما قادرالله که بر شرایط بغرنج داخلی و خارجی حکومت آل بویه واقف بود، از اجرای کامل فرمان شاه خودداری کرد و ضمن تأیید تمام مناصب موسوی، از پذیرش مقام قاضی‌القضاتی او استنکاف ورزید (سیوطی، همان: ۳۵۶).

سال ۴۰۳ه.ق/۱۰۱۳م، قادرالله برخلاف روند جاری در دولت بویه‌پیمان، بدون اجازه و واسطه‌ی شاهان آل بویه، به شاه زیاری، منوچهر بن قابوس، لقب فلک‌المعالی اعطا کرد و خلعت عباسیان را برای او به گرگان فرستاد (ابن اثیر، همان: ۱۳/۵۴۸۸). این در حالی بود که دولت‌زیاری روابط مساعدی با آل بویه نداشت و منوچهر برای تثبیت موقعیت خود در برابر آل بویه، با دختر محمود غزنوی ازدواج کرده و به‌نام محمود خطبه خوانده و تابعیت او را پذیرفته بود و این امر، حکم اتحاد او با دولت سنی مذهب و شیعه ستیز غزنویان را داشت. بنابراین، اعطای فرمان حکومت برای او از سوی قادرالله، در تضاد با سیاست خارجی آل بویه محسوب می‌شد. اما مرگ بهاءالدوله در سال ۴۰۳ه.ق/۱۰۱۳م، مانع گردید که بتواند پاسخ قاطعی به اعمال قادرالله داشته باشد.

بعد از مرگ بهاءالدوله، فرزندش ابوشجاع سلطان الدوله، جانشین پدر شد. با توجه به آن که او نیز مانند پدر خود ترجیح داد در شیراز اقامت کند، حکومت و فرمان‌دهی سپاهیان عراق در دست نایب و وزیر پدرش، فخرالملک باقی ماند. دوری پادشاه آل بویه باعث شد اهل تسنن و سپاهیان ترک نسبت به شیعیان و دیلمیان بغداد جسارت به خرج دهند و به آزار آنان بپردازند. متعاقب آن، قادربالله فرمانی صادر کرد که بر اساس آن، اجازه‌ی مناظره و بحث‌های مذهبی از معتزلیان و شیعیان سلب شد و عمل آنان در حکم مخالفت با دین اسلام تلقی گردید و برای متخلفان مجازات شدیدی در نظر گرفته شد (ذهبی، همان: ۲۷، جزء ۲۸). درواقع، خلیفه در نظر داشت روند مستقل شدن خود را با صدور احکام و فرمان‌های دینی دنبال کند و این امر را مقدمه‌ی استقلال سیاسی خود از آل بویه قرار دهد. او به وجود محمود غزنوی دل‌گرم بود و تصور می‌کرد در زمان اضطرار، این پادشاه ترک سنی مذهب به یاری‌اش خواهد شتافت. چراکه سلطان محمود، پس از هر فتحی که در هند می‌نمود، اخبار خود را به دارالخلافت می‌رسانید. بنابراین، خلیفه او را به مثابه امرای سامانی می‌نگریست که در گذشته توانسته بودند دستگاه خلافت را از تهدید صفاریان و علویان تبرستان و زیاریان نجات دهند.

در سال ۴۲۰ه.ق/۱۰۳۰م، سلطان محمود به ری حمله کرد و این شهر و اکثر شهرهای جبال را تصرف نمود (گردیزی، همان: ۴۱۶-۴۱۷). حکومت ری در این زمان در دست مجدالدوله بن فخرالدوله بود. محمود، پس از به اسارت درآوردن پادشاه بویه، او را به خراسان گسیل داشت و گزارش پیروزی خود را برای قادربالله عباسی فرستاد (ابن جوزی، همان: ۳۴۸، جزء ۱۵). قادربالله که از این واقعه بسیار شادمان بود، به‌طور پنهانی به سلطان محمود غزنوی نامه نوشت و از او خواست که هرچه زودتر نیروهای خود را برای آزاد ساختن بغداد روانه‌ی عراق کند. در نامه‌ای که سلطان مسعود در دوره‌ی سلطنت‌اش نوشته، به این موضوع اشاره نموده و آورده‌است که: «... امیرالمؤمنین اعزازها ارزانی می‌داشت و مکاتبت پیوسته تا بشتابیم و به السلام رویم و غضاظتی [خواری و ذلت] که جاه خلافت را می‌باشد، از گروهی اذنب آن را دریابیم و آن غضاظت را دور کنیم. وعزیمت ما برآن قرار گرفته بود که هر آیین و ناچار فرمان عالی را نگاه داشته آید وسعدت دیدار امیرالمؤمنین خویشتن را حاصل کرده شود...» (بیهقی، ۱۳۷۱: ۹۰). اما مرگ سلطان محمود در سال ۴۲۱ه.ق/۱۰۳۱م، و سپس درگیری غزنویان و سلجوقیان، رؤیای خلیفه را نقش بر آب نمود.

با وجود ضعف روزافزون حکومت آل بویه، در سال ۴۲۹ه.ق/۱۰۳۸م، جلال الدوله از قائم‌عباسی خواست که به او لقب «شاهنشاه الاعظم ملک الملوک» عطا کند (ابن جوزی، همان: ۱۵/۳۷۸). خلیفه در ابتدا این تقاضا را رد، و آن را موکول به رأی فقها نمود. ولی با رأی فقیهان، این لقب به جلال الدوله

تعلق گرفت (ابن خلدون، همان: ۲/۸۰۷). به نظر ذهبی، این لقب معادل «شاه شاهان» بود (ذهبی، همان: ۴۱، جزء ۲۹). بنابراین، تفوق شاه بویه بر خلیفه همچنان حفظ شده بود.

باتصرف اصفهان و ری و همدان و سایر شهرهای منطقه‌ی جبال به دست طغرل سلجوقی در سال ۴۳۴ه.ق/۱۰۴۳م، قائم‌عباسی تلاش کرد تلویحاً او را به بغداد دعوت کند. بدین صورت که از او خواست از کشتار مردم به دست سربازانش جلوگیری کند. طغرل هم برای نشان دادن اطاعت خود، چهار فرسنگ از شهر گرگان بیرون رفت و از سفیر خلیفه استقبال نمود (ابن اثیر، همان: ۱۳/۵۷۶۶). پیام این حرکت برای جلال‌الدوله، چیزی جز تهدید حکومت آل بویه نبود. با توجه به این واقعه، در سال ۴۳۶ه.ق/۱۰۴۵م، خلیفه‌ی عباسی برای نخستین بار پس از تسلط آل بویه بر عراق، برای خود وزیری انتخاب کرد و در سال بعد «رئیس‌الرؤسا» را به وزارت خود گماشت (ذهبی، همان: ۳۳۰، جزء ۲۹).

آخرین شاه آل بویه، ابونصر خسرو فیروز بود. او نیز همچون پادشاهان گذشته‌ی آل بویه، در ابتدای سلطنت خود به دارالخلافه رفت و به ملکرحیم ملقب شد. البته خلیفه از پذیرش لقب ملکرحیم استنکاف کرد و گفت: «رحیم» صفت ویژه‌ی خداوند است و کسی حق استفاده از آن را ندارد» (نویری، همان: ۱۵۲، جزء ۲۶). با این حال، پادشاه بویه، در قلمرواش به نام ملکرحیم خوانده شد و بدین شکل قدرت خود را به رخ خلیفه کشید.

در دوره‌ی ملکرحیم، اوضاع دولت آل بویه بسیار وخیم شد. زیرا او چندین برادر داشت که هر کدام داعیه‌ی سلطنت داشتند. به طوری که ملکرحیم در دوره‌ی سلطنت خود، به جای مقابله با یورش سلجوقیان، ناچار شد با برادران خود جنگ نماید و بیش تر وقت خود را در خارج از بغداد بگذراند. از این رو، خلیفه و وزیرش رئیس‌الرؤسا در سقوط آل بویه تلاش وافری به انجام رساندند و زمینه‌ی جدال میان شیعه و سنی را فراهم کردند. چنان که به تحریک آنان در سال ۴۴۳ه.ق/۱۰۵۲م، سخت‌ترین درگیری میان شیعه و سنی در دوره‌ی آل بویه روی داد و به ویرانی و سوزاندن حرم دو امام، موسی الکاظم (ع) و محمدتقی (ع)، انجامید (ابن کثیر، همان: ۶۲، جزء ۱۲). در همان حال، این دو به نامه‌نگاری با سلطان سلجوقی برخاستند و از او خواستند به بغداد رود (ابن اثیر، همان: ۵۸۴۴ و ۵۸۵۱ و ۵۸۵۴/۱۳). در نتیجه، پس از ورود سپاهیان سلجوقی به بغداد، طغرل تحت تأثیر رئیس‌الرؤسا و سنی مذهبیان دستور داد در محله‌ی شیعه نشین کرخ، در اذان به جای «حی علی خیر العمل»، «الصلا خیر من النوم» گفته شود. علاوه بر آن، اجرای مراسم عاشورا و عید غدیر توسط شیعیان ممنوع گردید (ابن خلدون، همان: ۲/ ۸۲۶).

بدین سان، ضعف حکومت آل بویه و تلاش‌های قادر و قائم‌عباسی، با هجوم سپاهیان غزنوی و سلجوقی مقارن گردید و بساط سلطنت آل بویه را برچید و به دوره‌ی استیلای حکومتی ایرانی بر دستگاه خلافت عباسی خاتمه داد.

نتیجه‌گیری

۱. روابط آل بویه و عباسیان را به چند دوره می‌توان تقسیم کرد: الف) پیش از فتح بغداد. در این دوره، ابتدا امیران بویهی بر سر تصرف اصفهان، ارجان و فارس، ناچار شدند با سپاهیان خلیفه مصافح دهند. اما به سبب تهدیدی که از سوی مرداویج متوجه ایشان بود، با خلیفه صلح نمودند. با کاهش اقتدار زبیریان در دوره‌ی وشمگیر، آل بویه هجوم خود را به قلمرو خلافت آغاز کردند و در نهایت بغداد را فتح نمودند. ب) پس از فتح بغداد، تا دوره‌ی خلافت قادر بالله عباسی. در این دوره پادشاهان قدرتمند آل بویه، اختیارات دستگاه خلافت را از بین بردند و کاملاً بر خلیفه تسلط یافتند. ج) از خلافت قادر عباسی، تا سقوط آل بویه. در این دوره خلفای عباسی سعی کردند به پشتوانه‌ی غزنویان و سلجوقیان حکومت آل بویه را از بین برند و اقتدار خویش را باز یابند.
۲. بی‌شک، تأسیس حکومت آل بویه از مهم‌ترین حوادث تاریخ ایران، و در راستای تحقق هدف عالی و نهایی جریان استقلال‌طلبی ایرانیان بوده است. چراکه در آن مقطع به حاکمیت بیگانگان بر سرزمین ایران خاتمه بخشید و دولت و حکومت سرزمین ایران را در اختیار ایرانیان قرار داد و باعث به‌ثمر نشستن مبارزه‌ی چند سده‌ی ایرانیان در برابر خلفای اموی و عباسی شد. از طرف دیگر، اجرای مراسمی همانند تاج‌گذاری در بغداد می‌توانست به نوعی هم تحقق آرزوی کسانی چون مرداویج و هم یادآور حضور شاهان باستانی ایران در عراق باشد. شاید بتوان این حادثه را مشابه فتح تیسفون و واژگونی حکومت ساسانیان دانست.
۳. دوره‌ی حکومت احمد معزالدوله و عزالدوله در تمام ابعاد سیاسی، اقتصادی و مذهبی برای خلافت عباسی زبان بار و مصیبت‌آمیز بود. بر اثر آن، مراسم و شعائر ایرانی و شیعی در بغداد و عراق رسمیت یافت.
۴. در حالی که دیگر امرای بویهی فقط به پادشاهی و ریاست دنیایی بسنده کرده بودند، عضدالدوله در نظر داشت از طریق وصلت با خلیفه، قدرت معنوی را به پادشاهی آل بویه اضافه نماید.
۵. با فتح بغداد به دست معزالدوله، دو نوع عقیده‌ی سنی و شیعه در قالب حکومت‌های سامانی و آل بویه به رویارویی با هم پرداختند، که نتیجه‌ی مهم آن، عدم استقرار حکومتی فراگیر، همچون ساسانیان، در سراسر ایران بود.
۶. شاهان آل بویه، با وجود بروز ضعف در ارکان حکومتشان، تا اواخر حیات این حکومت، کمابیش سلطه و استیلای خود را بر خلفای عباسی حفظ کردند.
۷. جنگ‌های داخلی در میان بزرگان آل بویه، سبب ضعف و سقوط این حکومت در برابر ترکان مهاجم و دستگاه خلافت شد.

کتابنامه

۱. ابن اثیر، عزالدین. ۱۳۸۲، *تاریخ کامل*، ترجمه‌ی حمیدرضا آژیر، ج ۱۱-۱۲-۱۳، تهران، اساطیر.
۲. ابن اسفندیار. ۱۳۶۶، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، تهران، پدیده‌ی خاور.
۳. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی محمد بن الجوزی. ۱۳۵۸، *المنتظم فی تاریخ الملوک والامم*، جزء ۱۴-۱۵، بیروت، دارصادر، الاولى.
۴. ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمن بن محمد بن خلدون. ۱۳۸۳، *العبر (تاریخ ابن خلدون)*، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، ج ۲-۳، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۵. ابن خلکان، شمس‌الدین احمد. ۱۳۹۸ه.ق/۱۹۷۸م، *وفیات الاعیان و انباء انباء الزمان*، حقه احسان عباس، جزء ۴، بیروت، دار صادر.
۶. ابن طقطقی، محمد بن علی. ۱۳۶۷، *تاریخ فخری*، ترجمه‌ی محمد وحید گلیپگانی، تهران، علمی و فرهنگی.
۷. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر کثیر. ۱۴۱۸ه.ق/۱۹۷۷م، *البدایه والنهایه*، جزء ۱۱-۱۲، بیروت، المعارف.
۸. ابن مسکویه، ابوعلی احمد. ۱۳۷۶، *تجارب الامم*، ترجمه‌ی علینقی وزیر، ج ۵-۶، تهران، توس.
۹. ابوالفداء. [بی تا]، *المختصر فی اخبار البشر*، بیروت، دارالمعروفه. www.alwarray.com.
۱۰. بیرونی، ابوریحان. ۱۳۵۲، *آثار الباقیه*، ترجمه‌ی اکبر دانا سرشت، تهران، ابن سینا.
۱۱. بیهقی، ابوالفضل. ۱۳۷۱، *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی اکبر فیاض، تهران، دنیای کتاب.
۱۲. جرفاذقانی، ناصح بن ظفر. ۱۳۴۵، *ترجمه‌ی تاریخ یمینی*، به اهتمام جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۳. جوزجانی، منہاج السراج. ۱۳۶۳، *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالحی حبیبی، ج ۱، تهران، دنیای کتاب.
۱۴. ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان. ۱۴۰۷ه.ق/۱۹۸۷م، *تاریخ الاسلام ووفیات المشاهیر والاعلام*، تحقیق عبدالسلام تدمری، جزء ۲۴ الی ۲۹، بیروت، دارالکتب العربی.

۱۵. رودراوری، ظهرالدین ابوشجاع محمد بن حسین. ۱۳۷۹ش، *ذیل کتاب تجارب الامم (حوادث ۳۶۹ الی ۳۸۹ هجریه)*، ویلیه الملحق بذیل الروذراوری و هو الجزء الثامن من *تاریخ هلال الصابی (حوادث ۳۸۹ الی ۳۹۳ هجریه)*، تحقیق ابوالقاسم امامی، ط الثانیه، تهران، سروش.
۱۶. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکرالسیوطی. ۱۳۷۱.ه.ق/۱۹۵۲م، *تاریخ الخلفاء*، تحقیق محمدمحی الدین عبدالحمید، مص، السعاده.
۱۷. صابی، هلال بن حسن. ۱۳۴۶ش، *رسوم دارالخلافة*، تصحیح میخائیل عواد، ترجمه‌ی محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۱۸. صاحبی نخجوانی، هندوشاه بن سنجر. ۱۳۵۷، *تجارب السلف (در تواریخ خلفا و وزرای ایشان)*، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران، کتابخانه‌ی طهوری.
۱۹. طبری، محمدبن جریر. ۱۳۷۳ش، *تاریخ طبری*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ج ۱۵، تهران، اساطیر.
۲۰. گردیزی، ضحاک بن محمود. ۱۳۶۳، *تاریخ گردیزی*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.
۲۱. [گم‌نام]. ۱۳۷۳، *تاریخ سیستان*، ویراستار متن جعفرمدرس صادقی، تهران، نشرمرکز.
۲۲. ۱۳۱۸، *مجمل التواریخ والقصص*، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، کلاله‌ی خاور.
۲۳. لسترنج، گی. ۱۳۷۳، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه‌ی محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی.
۲۴. مسعودی، علی بن حسین. ۱۳۷۴، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران، علمی و فرهنگی.
۲۵. مقدسی، محمدبن احمد. ۱۳۶۱، *احسن التقاسیم فی الاقالیم*، ترجمه‌ی علینقی منزوی، ج ۲، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.

۲۶. نرشخی، محمد بن جعفر. ۱۳۶۳، *تاریخ بخارا*، ترجمه‌ی ابونصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن محمد، تصحیح مدرس رضوی، تهران، توس.
۲۷. نویری، شهاب الدین بن احمد. ۱۴۲۴ ه. ق/ ۲۰۰۴ م، *نها الارب فی فنون الادب*، تحقیق مفید قمحیه و جماعه، جزء ۲۳ و ۲۶، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۲۸. همدانی، محمد بن عبدالملک. ۱۹۵۸، *تکمله‌ی تاریخ الطبری*، تحقیق البرت یوسف کنعان، بیروت، الکائولیکیه.